

فتنه وهابیت

سید احمد دحلان (مفتی مکّه)

فهرست:

شرح حال مؤلف کتاب

پشگفتار مترجم

فتنه وهابیت

## شرح حال مؤلف کتاب

نویسنده کتاب حاضر احمد بن زین بن احمد دحلان مکی شافعی است. او شخصی فقیه، مورخ، آشنا به دانش‌های گوناگون، مفتی سادات شافعی در مکّه معظمه و شیخ الاسلام آنجا بوده است. در سال 1231 هجری قمری در مکّه زاده شد و در محرم سال 1304 در مدینه درگذشت. تألیفات فراوانی دارد که اغلب به چاپ رسیده است. برخی از تألیفاتش بدین‌قرار است:

الأزهار الزينية في شرح متن الألفية، تاريخ الدول الإسلامية، فتح الجواد  
المنان على العقيدة المسماه بفيض الرحمان، الدرر السنية في الرد على  
الوهابية، نهل العطشان على فتح الرحمن في تجويد القرآن، خلاصة الكلام  
في أمراء البلد الحرام، الفتوحات الإسلامية و كتابهاى دیگر. و یکی از  
تألیفاتش همین کتاب کوچک است که در دست شما خواننده گرامی قرار  
دارد و ما از خداوند خواستاریم که برای خوانندگان سودمند واقع گردد و  
راهنمای راه راست همانا خداوند است.

### پیشگفتار مترجم

رسالة موجزی که پیش‌رو دارید نقدی است که یکی از عالمان نامدار اسلامی  
در کمال اختصار بر آئین وهابیت نگاشته است.

بنیانگذار آئین وهابیت «محمد بن عبدالوهاب» است که در سال 1115  
هجری قمری در شهر «عُیینه» از منطقه «نجد» دیده به جهان گشود.

فقه حنبلی و آموزش‌های علمی مقدماتی را نزد پدر آموخت. سفری به خانه خدا رفت و پس از آن به مدینه مسافرت کرد. مدتی نیز در بصره بسر برد و پس از بازگشت به نجد و اقامتی کوتاه در شهرهای «حُرَیْمَلَه» و «عُیْنَه» سرانجام در شهر «دِرْعِیَه» اقامت گزید و تا پایان عمر در آنجا ماند. در این شهر با حکمران که «محمد بن سعود» نام داشت آشنا شد و با همکاری و همراهی او آیین وهابیت را پی‌ریزی نمود و از آن پس این دو خانواده «آل سعود» و «آل شیخ» توأماً حاکمیت سیاسی و دینی در عربستان را در اختیار دارند.

شیخ محمد از ایام کودکی با آراء و اندیشه‌های «ابن تیمیه» آشنا گشته بود و از همان دوران سخنانی را درباره توحید، توسل، شفاعت، زیارت قبور و... بر زبان می‌راند. آشنایی با افکار ابن تیمیه او را در عقایدش راسخ‌تر کرد. لذا دست به نگارش کتاب‌هایی زد که عمدتاً در ردّ عقاید یاد شده می‌باشد. او به‌زعم خویش کمر به مبارزه با بدعت‌ها بسته بود و می‌کوشید تا اسلام را از پیرایه‌هایی که بر او بسته‌اند پاک سازد. لذا محور اصلی اندیشه و فعالیت‌های علمی او مبارزه با خرافه پرستی و بدعت‌گرایی و کوشش در جهت خالص‌سازی اسلام و اصلاح دینی بود.

از این جهت ضرورت دارد که داعیهٔ اصلاح‌طلبی آئین وهابیت را مورد کاوش دقیق علمی قرار داد و به‌ویژه تأثیرات نهضت اعتراض یا پروتستانتیسم (Protestantism) و افکار مارتین لوترکینگ (Martim Lutherking) را بر بنیانگذار این فرقه و سایر پیشوایان فکری و آموزگاران علمی آن به بررسی گرفت.

تعیین میزان توفیق محمد بن عبدالوهاب در پیرایش اسلام از خرافه‌ها و ستیز بر علیه بدعت‌ها و نیز پدید آوردن نهضت اصلاح دینی (Religious Reformation) نیاز به تحقیقی گسترده و عمیق دارد و در این رسالهٔ فشرده و کوتاه نمی‌توان به آن پرداخت اما همین‌قدر باید گفت که آراء این شیخ نجدی در عمل موجب تفرقه در صفوف مسلمانان و از بین بردن وحدت آنان گشت. صرف‌نظر از خطاهای تئوریک مؤسس وهابیت و نگرش نادرستی که در مورد توحید و شرک، زیارت، استمداد از اولیاء، توسل و شفاعت و مسائلی از این قبیل داشت، نتیجهٔ عملی آراء او نه‌تنها موجب پدید گشتن اصلاح دینی در جوامع اسلامی نگشت، بلکه خود مشکلات بیشماری را پدید آورد. آراء تند او باعث ناخرسندی اغلب مسلمانان شده و واکنش‌هایی در رد آراء او نگاشتند و پدر و برادرش که خود از عالمان نامدار عصر بودند به

مخالفت با اندیشه‌های او برخاستند و هرچه زمان گذشت جدایی و شکاف بین جریان وهابیت و عموم مسلمین بیشتر شد.

زیرا از نظر این آیین کارهایی که غالب مسلمانان به‌عنوان مناسک دینی انجام می‌دهند شرک‌آمیز و کفرآلود است. با اینکه دین اسلام، شعار وحدت سر داده و قرآن به همه مسلمانان دستور می‌دهد تا از تفرقه و جدایی پرهیزند: {وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ} [1]، ترجمه:

«از راه‌های گوناگون پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد، اینهاست آنچه خداوند شما را بدان سفارش می‌کند، شاید پرهیزگار شوید.»

باز در نهی از تفرقه‌انگیزی و تخاصم می‌فرماید:

{وَلَا كُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اٰخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ} [2]، ترجمه:

«همانا آن کسان مباشید که پس از آنکه آیات روشن خدا بر آنها آشکار شد پراکنده گشتند و با یکدیگر اختلاف ورزیدند، البته برای اینان عذابی بزرگ خواهد بود.»

این‌همه تأکید قرآن شریف بر دوری و اجتناب از تفرقه برای آن بود تا مسلمین را متوجه پیامدهای ناگوار جدایی و اختلاف نماید و زیان‌های انشعاب و مخاصمه و ستیزه‌گری را به آنان گوشزد فرماید، ولی دریغا که دیری نپایید که فرقه‌سازی‌ها و جدایی‌ها آغاز شد و موج فرقه‌گرایی سراسر جهان اسلام را به کام خود فرو برد و به‌نام احیاء سنت سلف و به نام‌ها و عناوین دیگری به تکفیر مسلمانان پرداختند و پراکندگی و دسته‌بندی جایگزین همدلی و همگامی شد و استعمار ددمنش و اهریمن خو از این جدایی چه سودها که نبرد.

با ظهور انقلاب اسلامی ایران به رهبری مردی پاک و وارسته از سلاله رسول که به‌دنبال حاکمیت بخشیدن به ارزش‌های الهی و استقرار عدل و توحید و یکتاپرستی بود، شعار وحدت مسلمانان و نفی شرک و مبارزه بر علیه کفر و استکبار عمیقاً مطرح شد و نظام نوپای اسلامی در سراسر جهان صلاهی توحید و یگانه‌پرستی سر داد و مسلمانان را همه‌جا به وحدت و پیوند فرا خواند و خود همواره در این راه پیشگام بود و بر این آرمان پای فشرد و وفادار ماند. امام فقید+ احیاء مجد و عظمت دیرینه اسلام را می‌خواست و رهبر فرزانه و بیدار نظام اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (أدام‌الله ظلّه علی

رئوس الأنام) نیز عالمی وارسته و فقیهی فرزانه و اسلام‌شناسی سراپا تعهد و دلدادۀ سرفرازی اسلام و پاسدار حیثیت و عظمت مسلمین است که هوشمندانه و مخلصانه بر وحدت مسلمین و ضرورت آن پای می‌فشرد و همگان را به «تقریب» فرا می‌خواند.

وحدت مسلمین، بدون تردید بایستی بر پایه‌ی شناخت و آگاهی از مرام یکدیگر و همدلی و احترام به اندیشه‌های دیگران باشد تا امری ماندگار باشد و برقرار بماند و حالت شعار و تعارف به خود نگیرد. همچنین برادران مسلمان، وابسته به هر یک از مذاهب اسلامی که باشند باید همواره آمادگی شنیدن انتقاد را داشته باشند و از نقادی آراء و نظرات خود نهراسند و به مخالفان فکری خود برچسب شرک و کفر نزنند، چه بسا حقیقت غیر از نگرش آنان باشد.

رساله‌ی حاضر، نقدی است بر برخی از اندیشه‌های بنیانگذار وهابیت که در نهایت فشردگی و ایجاز نگارش یافته است و صرفاً از آن جهت که نماینده‌ی نگرش یکی از عالمان بزرگ اهل تسنن است و می‌تواند راه‌گشای مطالعات تفصیلی و عمیق‌تر در خصوص وهابیت و اشکالات آن باشد به فارسی

برگردان شده است و امید است که خواننده کنجکاو و واقع‌بین را با حقیقت آشنا سازد.

در پایان این پیشگفتار از درگاه حضرت کردگار به‌دعا می‌خواهیم که دل‌های مسلمین را به یکدیگر نزدیک ساخته و صفوف‌شان را در برابر دشمنان خدا فشرده‌تر سازد و توفیق خدمت به نظام مقدس اسلامی را که منادی حاکمیت اسلام و تحقق ارزش‌های والای الهی و احیاء و نشر فضیلت‌هاست نصیب همه پژوهشگران و محققان متعهد بفرماید و این قلم را همواره در خدمت دین و بندگان شایسته‌اش به‌کار وادارد و این خدمت ناچیز را که ران ملخی بیش نیست در پیشگاه سلیمانی ارباب معرفت و نقادان اندیشه، مقبول قرار دهد تا به عین رضا در آن بنگرند. خداوند به همگان اخلاص در عمل عنایت فرموده و جرأت و شهامت ایستادن در مقابل بدعتها و دفع شبهات را مرحمت فرماید.

{ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ }

**وتوفیق از خداست**



---

[1]. انعام، 153.

[2]. آل عمران، 105.

## فتنه وهابیت

بدان که در ایام سلطنت سلطان سلیم سوم (1204-1222هـ) حوادث و آشوب‌های فراوانی پدید آمد که برخی از آنها پیش‌تر یاد شد. یکی از فتنه‌ها و حوادث ناگوار فتنه فرقه وهابیت بود که در حجاز رخ داد. وهابیان آشوب‌گر در فتنه‌انگیزی تا بدانجا پیش رفتند که بر حرمین شریفین چیرگی یافته و از حج گزاردن حاجیان شامی و مصری جلوگیری نمودند.

حادثه دیگر مربوط به فتنه فرانسویس برای دست یافتن به مصر بود که در سال 1213 هـ اتفاق افتاد و تا سال 1216 هـ ادامه داشت.

ما در اینجا آنچه را که به این دو فتنه مربوط می‌شود به‌طور فشرده نقل می‌کنیم و از شرح و تفصیل، خودداری می‌نماییم زیرا شرح و تفصیل آنها در تواریخ گفته شده و پیرامون هر یک کتاب‌های جداگانه و ویژه‌ای به نگارش درآمده است.

اما در مورد فتنه و آشوب فرقه وهابی باید دانست که آغاز آن از درگیری و کشتار بین سران این فرقه و مولانا شریف غالب بن مساعد، امیر مکه که نائب‌السلطنه سراسر حجاز بود شروع شد. ابتدای جنگ و درگیری بین آنها در سال 1205 هـ و در روزگار پادشاهی سلطان سلیم سوم پسر سلطان مصطفی سوم پسر احمد بود.

ظهور فرقه وهابی، سال‌ها پیش از این جنگ و درگیری بود و در آغاز پیدایش وهابیت، این فرقه دارای قدرت و نفوذ و شوکت زیادی در شهرها بود. اما بعدها ستم و آزار آنان فزونی یافت و به کشتار مردم و توسعه آئین خود و بسط و گسترش نفوذ خود برآمده و آنقدر از مردم بیگانه گشتند که قابل شمارش نبود. وهابیان به یغما و غارت اموال مردم پرداخته و حتی به زنان و کودکان نیز رحم نمی‌کردند.

بنیانگذار این فرقه نادرست، مردی به نام محمدبن عبدالوهاب بود که از اهالی مشرق بود و مدت زیادی عمر کرد و مردم بسیاری را گمراه ساخت. ولادت او در سال 1111هـ و مرگش در سال 1200هـ اتفاق افتاد و بعضی از مورخان تاریخ مرگ او را چنین ضبط کرده‌اند: «مرگ خبیث در 1206 اتفاق افتاد.»»

محمدبن عبدالوهاب در آغاز یکی از طلاب علوم دینی در مدینه منوره بود. پدرش مردی صالح و درستکار از اهل علم بود، همچنین برادرش شیخ سلیمان مردی صالح و عالم بود. پدرش و برادرش و مشایخ و استادان او در مورد او چنین نظری داشتند که به‌زودی از او انحراف و گمراهی سرخواهد زد زیرا در گفتار و رفتار و کارهایش چنین چیزی را می‌دیدند.<sup>[1]</sup>

و البته همیشه او را سرزنش نموده و مردم را نیز از او برحذر می‌داشتند. پس خداوند آن پیش‌بینی ایشان را در مورد او تحقق بخشید، زیرا از او کجی و انحراف و بدعت سر زد که مردم نادان را به گمراهی کشید و با رهبران دینی به مخالفت برخاست و به تکفیر مؤمنان پرداخت و پنداشت که زیارت قبر پیامبر و توسل به او و به پیامبران دیگر و اولیاء خدا و نیکان و پاکان و زیارت قبرهای ایشان شرک است. او می‌پنداشت که درخواست حاجت از پیامبر و

توسل نمودن به او و خواندن او به هنگام نیاز شرک است. همچنین خواندن و درخواست حاجت از پیامبران دیگر و اولیاء و صالحان و توسل کردن به ایشان را شرک می‌پنداشت. او گمان می‌کرد که هرکس چیزی را به غیر خدا نسبت دهد، حتی اگر نسبت مجازی و غیر حقیقی باشد، مشرک خواهد بود. مثلاً اگر کسی بگوید فلان دارو برای من سودمند بوده است یا فلان دوست به هنگام نیاز و درخواست یاری از او، به من یاری کرده است، چنین شخصی به خدا شرک ورزیده است.

او برای اثبات عقایدش به ادله‌ای تمسک می‌جست که آن ادله نمی‌توانند هیچ‌یک از عقاید او را اثبات کنند، او سخنانی می‌گفت و تعبیراتی به کار می‌برد که مردم عوام را بفریبید و آنان را پیرو خود بسازد او در مورد عقایدش کتاب‌هایی نیز نوشت و توانست مردم عوام را فریب داده و آنان را با خودش همفکر کند به طوری که آن مردم ناآگاه قبول کردند که اکثریت اهل توحید و مسلمانان کافر هستند.

او با پادشاهان مشرق که اهل درعیه بودند ارتباط برقرار کرد و به نزد آنان رفت و توانست نظر آنان را جلب نماید و آنان به یاریش برخاستند و دعوتش را پذیرفتند. البته قصد آنان از پذیرش دعوت محمد بن عبدالوهاب این بود که

بدین وسیله سلطنت خود را پایدار ساخته و نفوذ و قلمرو حکومت خود را گسترش دهند. از این رو بر عرب‌های بادیه‌نشین حمله برده و بر ایشان تسلط یافته و آنان را تحت انقیاد خود درآورده و بی‌هیچ اجر و مزدی ضمیمه لشگریان خود ساختند.

کارشان به آنجا رسید که اعلام کردند هر کس به گفته‌های پسر عبدالوهاب اعتقاد نداشته باشد کافر و مشرک است و ریختن خونش حلال و گرفتن اموال و دارایی‌اش مباح است. آغاز پیدایش دعوت محمد بن عبدالوهاب سال 1143 هـ و انتشار گسترش آن بعد از سال 1150 بود.

علما کتاب‌های زیادی در ردّ عقاید او نوشتند حتی برادرش شیخ سلیمان و دیگر استادان او افکارش را محکوم ساخته [2] و مردود اعلام نمودند. یکی از کسانی که به یاری او و نشر دعوت او برخاست، محمد بن سعود امیر درعیه و از پادشاهان مشرق بود که به قبیله بنی‌حنیفه که قوم مُسیلمه کذاب هستند، تعلق داشت و چون محمد بن سعود درگذشت فرزندش عبدالعزیز محمد بن سعود به جای پدر به یاری او پرداخت.

بسیاری از مشایخ و اساتید پسر عبدالوهاب در مدینه می‌گفتند: این به‌زودی گمراه خواهد شد، یا خدا او را گمراه خواهد ساخت و همین‌طور نیز شد.

محمد بن عبدالوهاب می‌پنداشت که آیینی که اختراع کرده است هدفش زدودن پیرایه‌های شرک‌آلود از حریم توحید و محو آثار شرک است. او بر این پندار بود که از سال 600 همگی مردم مشرک بوده‌اند و او آمده است و دین را احیا کرده است. او آیات قرآنی را که در مورد مشرکان وارد شده است بر اهل توحید تطبیق می‌کرد.

مثلاً این سخن خداوند را که می‌فرماید: **وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ** [3]

یا این سخن پروردگار را که می‌گوید: **وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ** [4] و یا این کلام حق تعالی را که: **وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** [5] را و آیاتی مانند این‌ها را که در قرآن فراوان است بر مسلمانان و موحدان تطبیق می‌نمود.

محمد بن عبدالوهاب می‌گفت هر کس به پیامبر استغاثه نماید یا از پیامبران دیگر و یا اولیاء حق و صالحان درخواست کمک نماید یا اینکه پیامبر را

بخواند و از او درخواست « شفاعت » نماید، چنین کسی مانند مشرکانی که در آیات قرآنی ذکر شده‌اند خواهد بود و عمومیت این آیات شامل او خواهد گشت.

او زیارت قبر پیامبر و پیامبران دیگر و نیز زیارت قبر اولیا و صالحان را مایه شرک می‌دانست. او در این مورد به سخن خدا درباره مشرکان که بت‌ها را پرستش می‌کردند و می‌گفتند { ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى } [6] استناد می‌جست و می‌گفت کسانی هم که به انبیا و اولیا «توسل» می‌جویند نیز می‌گویند { ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى }.

او می‌گفت: مشرکان و بت‌پرستان اعتقاد نداشتند که بت‌ها خالق چیزی هستند بلکه معتقد بودند که تنها خالق و آفریدگار موجودات خداوند است به دلیل اینکه خداوند در مورد ایشان می‌فرماید { وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ } [7] و باز می‌فرماید { وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ } [8] پس خداوند تنها به خاطر گفتن : { لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى }، حکم بر شرک و کفر آنان نموده است و کسانی هم که به پیامبران و مانند آنها توسل می‌جویند، مانند بت‌پرستان اند.

یکی از دلایلی که در رد این پندار محمدبن عبدالوهاب در کتابها آورده‌اند چنین است که: این استدلال باطل است زیرا مؤمنان که به پیامبران و صالحان توسل می‌جویند اعتقاد به «الوهیت» و خدایی آنان ندارند و ایشان را شریک برای خدا قرار نمی‌دهند بلکه معتقدند که پیامبران و اولیا جملگی بندگان خدایند و همگی مخلوق اویند و هیچ عقیده ندارند که ایشان شایسته پرستش‌اند. اما مشرکان که این‌گونه آیات یاد شده در مورد آنان فرود آمده است بُت‌ها را شایسته «الوهیت» می‌دانستند و آنها را همچون پروردگار گرامی می‌داشتند، اگرچه اعتقاد داشتند که آنها خالق هیچ چیز نیستند. اما مؤمنان در مورد پیامبران و اولیای خدا قائل به استحقاق و شایستگی عبادت و الوهیت نمی‌باشند و آنان را همچون پروردگار بزرگ نمی‌دارند، بلکه معتقدند که اینان بندگان خدا و دوستان او و کسانی می‌باشد که خداوند آنان را برگزیده و گرامی داشته است و به برکت ایشان بندگان را می‌آمزد و بر آنان رحمت می‌آورد و با این اعتقاد به اینان تبرک می‌جویند تا به رحمت خداوند نایل آیند.

و در کتاب و سنت بر این مطلب شواهد بسیاری وجود دارد. پس اعتقاد مسلمین این است که تنها خالق سود و زیان که شایستگی پرستش دارند



همانا خداوند یگانه است و برای احدی غیر از خدا تأثیر و عملی قائل نیستند و نیز اعتقاد دارند که پیامبران و اولیای خدا چیزی را خلق نمی‌کنند و مالک هیچ سود و زیانی نیستند ولی خداوند بندگان را به برکت و احترام آنان می‌آمرزد.

پس اعتقاد مشرکان این است که بت‌ها شایستگی پرستش و الوهیت (خدایی) دارند و همین باور است که آنان را به شرک کشانده است نه اینکه چون ایشان قائلند که بت‌ها موجب نزدیک گشتن آنان به خدا هستند مشرک شده باشند. زیرا پس از اینکه برای آنها حجت اقامه گشته است که بت‌ها شایسته پرستش و عبادت نیستند باز با این حال بت‌ها را شایسته عبادت می‌دانند و در مقام عذرآوری می‌گویند: ما این بت‌ها را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک گردانند. پس چگونه پسر عبدالوهاب و پیروان او می‌توانند مؤمنان و موحدان را مانند مشرکان که به الوهیت و خدایی بت‌ها قائلند اهل شرک به‌شمار بیاورند.

از این بیان روشن می‌گردد که آیات یاد شده و مانند آن در خصوص کافران و مشرکان نازل شده و هیچ‌یک از مؤمنان را شامل نمی‌شود.

بخاری از عبدالله بن عمر و او از پیامبر نقل کرده است که در توصیف خوارج فرموده است: خوارج آیاتی را که درباره کافران فرود آمده است بر مؤمنان تطبیق می کنند. و نیز در روایتی از ابن عمر آمده است که آن حضرت فرمود: «بیشترین چیزی که در مورد امت خویش از آن بیم دارم مردی است که قرآن را تاویل می کند و آن را در غیر جایگاه خودش قرار می دهد». این روایت و روایت قبلی بر فرقه وهابیت صدق می کند.

اگر توسل و حاجت خواستن که مؤمنان انجام می دهند شرک بود هرگز پیامبر و اصحاب و گذشتگان و مسلمانانی که بعداً آمده اند آن را انجام نمی دادند زیرا در روایت معتبر آمده است که پیامبر یکی از دعاهایش این بود که: «اللهم انی أسئلك بحق السائلین علیک» یعنی: خدایا از تو درخواست می کنم بحق درخواست کنندگان از تو و هیچ تردیدی نیست که این دعا یک توسل است و پیامبر این دعا را به اصحاب خود یاد می دادند و آنان را به انجام آن سفارش می فرمودند. تفصیل این مطلب در کتابهایی که در رد افکار محمدبن عبدالوهاب نوشته شده، آمده است.

و در روایت معتبری از آن حضرت نقل گردیده که چون فاطمه بنت اسد، مادر علی درگذشت پیامبر او را با دست مبارک خود در قبر گذاشت و عرض کرد:

پروردگارا به حق پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بودند مادرم فاطمه بنت  
اسد را پیامرز و جایگاه او را فراخ گردان، همانا تو بخشنده‌ترین  
بخشندگان. [9]

باز در روایت معتبری وارد شده است که شخص نابینایی از آن حضرت  
درخواست نمود تا از خدا بخواهد که بینایی اش را به او باز گرداند. آن حضرت  
به او دستور داد تا وضو سازد و دو رکعت نماز بخواند و آنکه پیامبر رحمت  
است به تو رو می‌آورم، ای محمد من به وسیله تو به پروردگارم روی می‌آورم  
تا حاجتم را روا سازد، خدایا شفاعت او را در حق من بپذیر، پس آن مرد  
چنین کرد و خداوند بینایی اش را به او باز گرداند.

و نیز در حدیث معتبری نقل شده است که آدم آن هنگام که از درخت ممنوع  
خورد به پیامبر ما توسل جست زیرا نام مبارک او را بر عرش خداوند نوشته  
یافت و بر غرفه‌های جنت و بال ملائکه، نام آن حضرت را مشاهده نمود.  
پس درباره آن نام از خداوند سؤال کرد، خداوند پاسخ داد که: این فرزندی از  
فرزندان توست که اگر او نبود تو را نمی‌آفریدم.

پس آدم عرض کرد: خدایا به حرمت این فرزند، این پدر را بیامرز. پس ندا آمد که: ای آدم اگر شفاعت محمد را دربارهٔ اهل آسمان و زمین از ما درخواست می‌کردی همانا درخواستت را می‌پذیرفتیم.

همچنین نقل شده که هنگامی که مردم درخواست آب می‌کردند و آب یافت نمی‌شد عمر بن خطاب به عباس (عموی پیامبر) توسل جست. [10]

روایاتی از این دست فراوان و مشهورند و نیازی به ذکر تمامی آنها و دراز گردانیدن سخن نیست.

و باید دانست که توسلی که در حدیث شخص نابینا مطرح شده است مورد عمل صحابه و گذشتگان بوده است و بعد از وفات پیامبر نیز به آن عمل می‌کرده‌اند. نکتهٔ مهم در این روایت این است که در آن لفظ «ای پیامبر» بکار رفته است که معمولاً هنگام توسل و برای درخواست یاری و حاجت به کار می‌رود. از بررسی سخنان صحابه و تابعین به موارد فراوانی از این گونه توسلات بر می‌خوریم. مثلاً سخن بلال بن حارث که از یاران پیامبر بود یکی از این موارد است. او در سر قبر پیامبر | عرض کرد: ای رسول خدا! برای

أمت از خدا آب بخواه! و نیز خود پیامبر هنگام زیارت قبرها، اهل قبور را می‌خوانده است.

یکی از کسانی که در ردّ افکار پسر عبدالوهاب دارای تألیف است، یکی از مشایخ بزرگ او به نام شیخ محمد سلیمان الکردی است که بر کتاب ابن حجر نیز حواشی و پاورقی‌هایی نگاشته است. او خطاب به محمد بن عبدالوهاب چنین گفته است: ای پسر عبدالوهاب! من برای خاطر خدا تو را نصیحت می‌کنم که زبان خود را از مسلمین بازداری. پس اگر از شخصی شنیدی که او به تأثیر استغاثه و درخواست شفاعت از غیر خدا اعتقاد دارد، آنچه ثواب است به او بگو و حق را به او بشناسان و برای او دلیل بیاور که هیچ تأثیری (به احتمال قوی مقصود تأثیر استقلال است نه مطلق تأثیر که منجر به انکار خواصّ ذاتی اشیاء و آثار طبیعی آنها و نفی قانون علیت بشود، مترجم) برای غیر خدا نیستی و اگر سر باز زد و نپذیرفت، پس فقط شخص او را کافر بدان. و بدان که به هیچ روی مجاز نیست که عموم مسلمانان را تکفیر نمایی، زیرا تو اعتقادات با اعتقاد عموم مسلمانان مخالف است و تفاوت دارد و تو به نسبت کفر از آنان نزدیک‌تری زیرا راهی غیر از راه جمیع مسلمانان در پیش گرفته‌ای و عقیده‌ای غیر از عقیده آنان را اختیار نموده‌ای و خداوند

فرموده است { : وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. } [11] و همانا گرگ از گوسفندِ تکرر می خورد.

و اما زیارت قبر پیامبر، این کاری است که صحابه و تابعین و سلف و خلف همگی آن را انجام می داده اند و در فضیلت آن احادیث فراوانی رسیده است که خود نیازمند تألیف جداگانه ای است.

و در مورد خواندن و حاجت خواستن و یاری جستن از غیر خدا مثل شخص مرده یا غایب و یا جماد نیز روایاتی رسیده است که از آن جمله این روایت پیامبر است که فرمود: «هنگامی که چهارپای شما در دشتی هموار رها شد و عنان گسیخت ندا برآورید: ای بندگان خدا او را باز دارید و متوقف سازید، زیرا خداوند را بندگان است که ندای درخواست کننده را اجابت می کنند.»

و در حدیث دیگری چنین آمده است: «هنگامی که یکی از شما چیزی را گم کرد و نیازی به یاری داشت و در جایی بود که هیچ کس در آنجا نبود چنین بگوید: ای بندگان خدا مرا یاری کنید، و در روایت دیگری این طور آمده است

که بگوید: ای بندگان خدا به فریادم برسید، زیرا خدا را بندگان است که شما آنان را نمی‌بینید.»»

پیامبر هرگاه که می‌خواست به سفر برود و شب فرا می‌رسید می‌گفت: «ای زمین! پروردگار من و تو خداست». و نیز نقل شده که آن حضرت هر وقت به زیارت قبرها می‌رفت چنین می‌فرمود: «درود بر شما ای اهل قبور!» و در تشهدی که هر مسلمانی در هر نماز می‌خواند، خواندن غیر خدا وجود دارد به این شکل که می‌گوید: درود بر تو باد ای پیامبر خدا!

و چکیده سخن این که هیچ‌گونه اشکالی در خواندن و توسل به غیر خدا نیست مگر این که دعا کننده قائل به تأثیر استقلالی برای کسی که او را می‌خواند و به او توسل می‌جوید باشد. ولی اگر معتقد باشد که تأثیر استقلالی فقط از آن خداست، نه غیرخدا، این هیچ‌گونه اشکالی ندارد. [12] و همین‌طور است اسناد فعلی از افعال به غیرخدا، که هیچ‌گونه زیانی به ایمان شخص وارد نمی‌سازد مگر این که اعتقاد به تأثیر استقلالی آن داشته باشد. ولی هرگاه چنین اعتقاد استقلالی‌ای در بین نباشد این اسناد و نسبت دادن کار به غیرخدا، حمل بر مجاز عقلی می‌شود، مثل این که کسی بگوید این دارو برایم مفید بوده است یا بگوید فلان دوست به من کمک کرده است که

این درست به این می‌ماند که کسی بگوید این غذا مرا سیر کرد و این آب مرا سیراب نمود و این دارو مرا شفا داد. پس هرگاه یک چنین سخنی از شخص مسلمانی صادر شود حمل بر «اسناد مجازی» می‌شود و اسلام مسلمان قرینه‌ای کافی است برای این مطالب. پس هیچ راهی برای تکفیر شخص مسلمانی به خاطر بر زبان راندن این گونه سخنان، باز نمی‌ماند.

به گمان ما این مقدار که به اجمال گفته شد برای ردّ یاوه‌های پسر عبدالوهاب کفایت می‌کند و هرکس طالب تفصیل است به کتاب‌هایی که در این خصوص نگارش یافته است رجوع نماید و نگارنده در این مورد رسالهٔ کوتاهی نگاشته‌ام هرکس می‌خواهد بدان رساله مراجعه نماید. [13]

و چون پسر عبدالوهاب و یارانش دعوت خبیث و تباهی‌انگیز خود را آشکار نمودند، دعوتی که سبب تکفیر مسلمانان گشت، به تحریف قوانین شرع پرداخته و قبیله بعد از قبیله را تحت نفوذ خود در آوردند سپس به بسط و گسترش قلمرو خود پرداخته و یمن و حرمین شریفین و قبایل حجاز را تصرف کرده و تا حدود شام را تحت سیطرهٔ خود گرفتند و در آغاز امر، گروهی از علمای خود را به حرمین فرستادند و می‌پنداشتند که آنان قادرند تا عقاید علمای حرمین را منحرف نموده و به شبهه و انحراف دچار سازند ولی



چون به حرمین رسیدند و با علمای آنجا به مذاکره پرداختند و آنان از عقاید ایشان و کارهایشان باخبر گشتند، با ایشان به بحث پرداخته و براهین و حجت‌هایی اقامه نمودند که ایشان از دفع آنها درمانده و ناتوان شدند و برای علمای حرمین جهالت و گمراهی و مسخرگی و پوچی ایشان آشکار گردید و این درماندگان ورشکسته، همچون الاغ‌هایی که از شیر گریخته باشند، گریختند. [14]

علمای حرمین عقاید ایشان را مشتمل بر کفریات فراوان یافتند و در نزد حاکم شرع شهر مکه، عقاید کفرآمیز ایشان را مطرح ساختند و او نیز حکم به کفر ایشان نمود و این مطلب در میان مردم پیچید به گونه‌ای که همه کس از آن خبردار گشت.

و این حادثه در دوره حکمرانی شریف مسعودبن سعیدبن سعدبن زید که در سال 1165 هـ درگذشت، اتفاق افتاد. قاضی شهر حکم به زندانی نمودن آنان کرد و برخی از آنان به زندان افتاده و برخی دیگر به درعیه گریختند و مردم آنجا را از آنچه که رخ داده بود آگاه ساختند و بر سرکشی و استکبار خود افزودند، حکمران مکه شده و مانع انجام مراسم حج گشتند و بر برخی قبایل تحت اطاعت امیر آنجا هجوم برده و مردم را اذیت و آزار می‌کردند تا

این که نبردی بین آنان و امیر مکه (شریف غالب بن مساعد بن سعید بن سعد بن زید) در گرفت و آغاز این نبرد و درگیری سال 1205 هـ بود و حوادث بی شماری اتفاق افتاد و مردم بسیاری کشته شدند.

و قدرت ایشان همچنان رو به افزایش بود و بدعت‌هایشان هر روز بیشتر انتشار می‌یافت تا آنجا که بسیاری از قبایلی را که قبلاً تحت اطاعت امیر بودند، تحت نفوذ و انقیاد خود در آوردند.

و در سال 1217 هـ با سپاهیان فراوانی به شهر طائف هجوم بردند و در ماه ذی‌قعدة همان سال، شهر را به محاصره خود درآوردند و سپس تمامی آن را در اختیار خود گرفته و اهالی و ساکنان آن را از زن و مرد و کودک به قتل رساندند و جز شمار اندکی کسی از کشتار آنان در امان نماند و تمامی دارایی و اموال مردم را به یغما برده آنگاه به سوی مکه حمله بردند و می‌دانستند که مکه در آن ایام پر از حاجیان مصری و شامی است. پس به قصد کشتار آنان بیرون آمدند و در طائف توقف نمودند تا مراسم حج پایان پذیرد و حاجیان به کشورهای خود بازگشت کنند آنگاه با سپاهیان خود حرکت کرده و قصد مکه را نمودند و امیر مکه (شریف غالب) نیز توان جنگیدن با آنان را نداشت. لذا به جده فرود آمد و اهالی مکه بیمناک بودند که وهابیان همان کاری را که

با اهل طائف کردند با آنان نیز بکنند از این رو رسولانی را نزد آنان فرستادند و از آنان امان طلبیدند و وهابیان نیز به آنان امان دادند و در هشتم محرم 1218 وارد مکه شدند و چهارده روز در آنجا ماندند و به پندار خود اسلام را برای مردم تجدید نمودند و آنان را از انجام کارهایی که به نظر وهابیان شرک‌آلود است مانند توسل به اولیاء و زیارت مردگان باز داشتند.

آنگاه با سپاهیان خود به جده روی آوردند تا با شریف غالب وارد نبرد شوند و چون به جده رسیدند با پناهگاه‌ها و دژها و مدافعان بسیاری روبه‌رو گشتند و لذا نتوانستند جده را به تصرف خود درآورند، از همین رو پس از هشت روز از آنجا کوچ کرده و به شهرهای خود بازگشتند و لشکری را در مکه به جای گذاشتند و شریف عبدالمعین را که برادر شریف غالب بود و پیش از این با اهالی مکه بسیار خوشرفتاری و مدارا می‌کرد و با اشرار و طاغیان مبارزه می‌نمود به فرماندهی آن برگزیدند.

در ماه ربیع‌الأول همان سال شریف غالب به همراهی فرماندار جده که از سوی دولت علیّه شریف‌پاشا مأموریت داشت به مکه درآمدند و با سپاهسانی که همراه داشتند به مکه دست یافتند و سپاهیان وهابی را از مکه بیرون راندند و حکمرانی مکه بار دیگر به شریف غالب رسید. آنگاه مکه را ترک

گفته و با بسیاری از قبایل به نبرد پرداخته و طائف را به چنگ آوردند و عثمان مضایفی را حکمران آنجا قرار دادند و او نیز با سپاهیانش با قبایل اطراف مکه و مدینه به جنگ پرداخت تا آنکه آنان را تحت نفوذ و انقیاد خود درآورد و بر آنان و جمیع ممالک تحت اطاعت امیر مکه تسلط یافت.

وهابیان سپس در پی استیلا بر مکه برآمدند و با لشکریان خود در سال 1220 هـ به سوی مکه رهسپار گشته و آن را به محاصره خود درآورده و بر آن غلبه یافتند. تمامی راهها را بسته و دایره محاصره را تنگ نمودند و از ورود آذوقه به مکه جلوگیری کردند.

ساکنان مکه در محاصره شدیدی قرار گرفته بودند به طوری که از شدت گرسنگی و کمبود غذا سگها را می خوردند. تا عاقبت امر شریف غالب مجبور به صلح گردید و با میانجی گری کسانی پیمان صلح با شرایطی منعقد شد که یکی از آن شرایط خوشرفتاری با ساکنان مکه و باقی ماندن حکمرانی مکه در دست شریف غالب بود، سپس قرارداد صلح به پایان رسید و لشکریان وهابی در اواخر دیقعه سال 20 وارد مکه شدند و مدینه منوره را نیز تصرف نمودند و ضریح مقدس را شکافته تمام اموال آن را به غارت بردند و اعمال بسیار زشتی مرتکب شدند و مبارک بن مزیان را به عنوان حکمران

مدینه نصب نمودند و 7 سال حکومت آنان بر حرمین ادامه داشت و از ورود حاجیان شامی و مصری برای حج گزاران جلوگیری می کردند و برای کعبه پارچه سیاهی دوخته و بر آن آویختند و مردم را با زور به پذیرش آیین وهابیت مجبور می ساختند و استعمال تنباکو را ممنوع ساخته و هرکس که از آن استفاده می کرد به زشت ترین شکل او را تعزیر می کردند و گنبدهایی را که بر قبور اولیا ساخته شده بود ویران نمودند.

دولت عثمانی در آن سالها گرفتار جنگ و درگیری با مسیحیان و کنار نهادن پادشاهان و کشتار ایشان بود تا این که از سوی سلطان محمودخان ثانی، دستور حکومتی برای محمدعلی پاشا، حاکم مصر صادر شد که ماده نبرد با وهابیان گردد و این حادثه در سال 1226 اتفاق افتاد.

پس محمدعلی پاشا مہیای این کار گشت و لشکریان فراوان جمع نمود و فرماندهی آن را به دست فرزند خویش طوسون پاشا سپرد. این لشکر در رمضان همان سال از مصر خارج شد و از خشکی و دریا گذشته تا به رودخانه ای رسیدند و آن را از وهابیان بازستاندند تا این که سپاهیان به صفرا و حدیده رسیدند در آنجا جنگ سختی بین آنان و اعرابی که تحت حکومت وهابیان بودند درگرفت قبایل بسیاری به کمک وهابیان شتافتند.

سپاه مصر شکست خورد و بسیاری از آنان کشته شدند و آنچه را که همراه داشتند به غارت رفت و این در ماه ذیحجه سال 26 اتفاق افتاد و جز تعداد اندکی، به مصر مراجعت نکردند. پس سپاه دیگری در سال 27 تشکیل شده و به فرماندهی خود محمدعلی پاشا به سوی حجاز روانه شد درحالی که سپاهیان نیرومند و مجهزی که ابزار جنگی فراوان داشتند و 18 توپخانه و 3 خمپاره آنان را همراهی می کرد قبل از او در ماه شعبان به جنگ گسیل شده بودند و توانستند بر وهابیان غلبه یافته و در ماه رمضان بدون جنگ و خونریزی بلکه با حيله و نیرنگ و سازش با حکمرانان عرب و پرداخت پول، صفرا و حدیده و سایر سرزمین ها را از دست آنان درآورند و همه این ها به تدبیر شریف غالب که به ظاهر با وهابیان همراهی می کرد اتفاق افتاد و بار قبل که شکست خورده بودند به شریف غالب خبر نداده، و از تدبیر او استفاده نکرده بودند.

سپاهیان در آخر ذیقعه وارد مدینه منوره شدند و چون خبر به مصر رسید 3 روز آذین بستند و جشن گرفتند و توپخانه ها را به صدا درآوردند و برای پادشاهان روم، پیک بشارت فرستادند و لشکریانی که از راه دریا آمده بودند در اوایل محرم سال 28 بر جده استیلا یافتند و پس از آن مکه را تحت

تصرف خود درآوردند و تمامی این‌ها بدون خونریزی و با تدبیر شریف صورت پذیرفت و چون سپاهیان به جده رسیدند، سربازان و فرماندهان وهابی که در مکه بودند گریختند و سعود که حکمران وهابیان بود در سال 27 حج بجای آورد و به طائف بازگشت و از آنجا به درعیه رفت درحالی که از پیروزی و تسلط سپاهیان عثمانی بر مدینه خبر نداشت تا اینکه به درعیه رسید و از استیلای آنان بر مکه و طائف، خبردار شد و چون سپاهیان به جده و مکه رسیدند، حکمران طائف عثمان مضایفی گریخت و تمام سربازان و فرماندهان وهابی گریختند و در ماه ربیع‌الاول سال 28، محمدعلی پاشا پیک‌هایی را همراه با کلیدهایی به مرکز حکومت و دارالسلطنه گسیل کرد و در نامه‌ای نوشت که این‌ها کلیدهای مدینه، مکه، جده و طائف می‌باشند و این کلیدها را همراه با لوحه‌های زرین و نقره‌ای و هدایا و توپ‌های جنگی فرستاد و آنان نیز به محمدعلی پاشا ترفیع درجه داده و به رسولان نیز خلعت‌هایی بخشیدند.

در ماه شوال سال 28 محمدعلی پاشا به سوی حجاز رفت و پیش از آن شریف غالب، عثمان مضایفی را که از سوی وهابیان حکمران طائف بود و از بزرگ‌ترین یاران و مدافعان آنان بود. دستگیر کرده و دست و پایش را زنجیر

کرده و به مصر فرستاد و در ماه ذیقعد، بعد از روانه شدن پاشا به سوی حجاز او به مصر رسید، او را به دارالسلطنه بردند و به قتل رساندند.

محمدعلی پاشا در ماه ذیقعد به مکه رسید و شریف غالب بن مساعد را دستگیر نموده و او را به دارالسلطنه فرستاد و به جای او برادرش یحیی بن سرور بن مساعد را به حکمرانی مکه انتخاب کرد و در ماه محرم سال 29، مبارک بن مضیان را که از سوی وهابیان حکمران مدینه منوره بود، دستگیر نموده و در معرض تماشای مردم قرار داده و سپس به قتل رساندند و سرش را در مرکز حکومت آویختند و مثل همین کار را با عثمان مضایفی نیز کردند اما شریف غالب را با احترام به سلانیک فرستادند و او در آنجا ماند تا اینکه در سال 31 درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد و بر قبرش گنبدی ساخته شد تا زیارت شود و مدت حکمرانی او بر مکه 26 سال بود.

آنگاه محمدعلی پاشا لشکریان فراوانی برای جنگ با وهابیان به شهرهای مختلف گسیل داشت تا ریشه آنان را برکند و خود نیز در شعبان سال 29 به جنگ آنان شتافت و بسیاری از آنان را کشت و بسیاری را اسیر گرفت و شهر و دیارشان را ویران ساخت.



در ماه جمادی‌الاولی سال 29، سعود، امیر وهابیان درگذشت و پس از او فرزندش عبدالله به خلافت رسید و محمدعلی‌پاشا بازگشته و برای گذراندن حج به مکه رفت و تا ماه رجب سال 30 در مکه توقف نمود، سپس از آنجا به مصر رفت درحالی که حسن‌پاشا را در مکه بجا گذاشت و در نیمه رجب سال 1230 به مصر رسید.

پس مدت اقامت او در حجاز یکسال و هفت ماه بوده است او به مصر بازنگشت مگر اینکه امور حجاز را سر و سامان بخشید و وهابیانی را که در جمیع قبیله‌های حجاز و شرق پراکنده بودند از بین برد و جز تعدادی از آنان که در درعیه بودند و امیرشان که عبدالله‌بن سعود بود کسی باقی نماند از این‌رو محمدعلی‌پاشا لشکری را تحت فرماندهی پسرش ابراهیم‌پاشا برای جنگ با آنان گسیل داشت و این در حالی بود که عبدالله‌بن سعود قبلاً با طوسون‌پاشا پسر محمدعلی‌پاشا قرارداد صلحی در مدینه امضا کرده بود که بر طبق آن متعهد شده بود که تحت اطاعت محمدعلی‌پاشا باشد و بر حکمرانی خود باقی بماند اما محمدعلی‌پاشا به این صلح راضی نگشته و فرزندش ابراهیم‌پاشا را به فرماندهی لشکری به سوی او فرستاد. آغاز این حمله در اواخر سال 31 بود و ابراهیم‌پاشا در سال 32 و 33 به درعیه

رسید و با لشکریان خود در ذیقعدۀ سال 33 بر عبدالله بن سعود حمله برد و بر او غلبه یافت. چون خبرها به مصر رسید جشن گرفتند و هفت شبانه‌روز به شادی و سرور پرداختند و همه‌جا را آذین بستند و هزار توپ شلیک کردند.

محمدعلی پاشا اهتمام و کوشش زیادی در مبارزه با وهابیان داشت و در این راه پول زیادی خرج کرد حتی بعضی از خدمتکاران او نقل کرده‌اند که یکبار برای اجرت حمل بعضی از ابزار و آلات 45 هزار ریال پول پرداخت و این تنها اجرت یکباره بوده است که برای حمل بار و ادوات از ینبع به مدینه به هر شتری 6 ریال اجرت داد که نیمی از آن را حکمران ینبع و نیمی دیگر را حکمران مدینه پرداخت و برای حمل همین بار و محموله از مدینه به درعیه تنها 40 هزار ریال اجرت پرداخت.

ابراهیم پاشا علی عبدالله بن سعود را دستگیر ساخته و او را به همراهی بسیاری از حکمرانان دیگر وهابی به مصر آورد و در 17 محرم سال 34 وارد مصر شدند. علی عبدالله بن سعود را بر اسب دو رگه‌ای سوار کرده بودند و مردم ازدحام نموده به تماشا کردن او و سایر دستگیر شدگان پرداختند و چون علی عبدالله بن سعود بر محمدعلی پاشا وارد شد جلو پایش برخاست و با گشاده‌رویی با او برخورد کرد و او را درکنار خود نشاند و با او به گفتگو

پرداخت و از او پرسید که این همه سرکشی و سرسختی برای چه بود و این چه مزاحمت و ناراحتی بود که دامن زدی؟ او جواب داد: جنگ همین است و بهره و نصیب دارد.

سپس از او پرسید: پسر ابراهیم پاشا را چگونه دیدی؟ پاسخ داد: او هیچ کوتاهی نکرد و جدیت به خرج داد، ما نیز چنین کردیم تا اینکه هرچه تقدیر خدا بود پیش آمد. سپس محمدعلی پاشا به او گفت: من نزد سلطان برای شفاعت می‌کنم. او گفت: هرچه مقدر است خواهد شد.

آنگاه خلعتی به او پوشانده و او را به منزل اسماعیل پاشا در بولاق برگرداند. همراه علی عبدالله بن سعود صندوقی بود که روکش داشت، پاشا از او پرسید: این چیست؟ جواب داد: این را پدرم از حرم و مرقد رسول خدا برداشته و با من همراه ساخت تا به نزد سلطان بیاورم. پس پاشا دستور داد تا آن را باز کنند، وقتی آن را باز کردند دیدند که در آن، کتاب‌هایی از گنجینه پادشاهان بود که زیباتر از آن را تاکنون ندیده بودند و همراه آن 300 دانه مروارید درشت و یکدانه یاقوت بزرگ و یک پیراهن زربفت بود پس پاشا به او گفت: اما چیزهایی را که شما از حجره نبوی | به یغما برده بودید بیش از این‌ها بود، او جواب داد: این‌ها همه آن چیزی است که در نزد پدرم یافتم زیرا پدرم

همهٔ اشیایی را که از حرم و حجره برداشته بود برای خود نگه نداشت بلکه بزرگان عرب و اهل مدینه و شریف مکه و دیگران نیز از او چیزهایی از آنها را گرفتند.

پس پاشا به او گفت: درست می‌گویی زیرا ما بخشی از آن اشیاء را نزد شریف غالب پیدا کردیم. آنگاه عبدالله بن سعود را به مرکز خلافت فرستاد و ابراهیم پاشا در ماه محرم سال 35 از حجاز به مصر بازگشت و این بعد از ویران گشتن شهر درعیه بود که به‌طور کلی خراب و ویران گشته بود، به‌طوری که ساکنان آن شهر را ترک کرده بودند و چون عبدالله بن سعود به مرکز خلافت عثمانی رسید در ماه ربیع‌الاول او را در اطراف شهر گرداندند تا مردم او را ببینند و سپس او را در باب همایون و پیروانش را در نواحی مختلف به قتل رساندند.

این حاصل داستان وهابیان بود که در کمال فشرده‌گی و اختصار بیان کردیم و اگر می‌خواستیم در مورد هر کدام از قضایایی که رخ داده است به‌طور گسترده سخن بگوییم، کلام به درازا می‌کشید. آری فتنهٔ وهابیت یکی از مصیبت‌های بزرگی بود که اهل اسلام بدان گرفتار شدند زیرا آنان خون‌های

بسیاری ریختند و اموال بسیاری را به یغما بردند و زیان فراوانی وارد ساختند و شرّ زیادی پدید آوردند و هیچ قدرت و نیرویی نیست مگر از خدا.

و در بسیاری از احادیث نبوی به این فتنه و مصیبت، تصریح شده است مانند اینکه از آن حضرت نقل شده است که فرموده‌اند:

«يَخْرُجُ أَنَسٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ يَمْرُقُونَ مِنْ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرِّيَّةِ سِيْمَاهُمْ التَّخْلِيْقُ.»

این حدیث با عبارات گوناگون رسیده است که برخی از آنها در صحیح بخاری و برخی در دیگر منابع ذکر شده است که ما نیازی به ذکر همه آنها نمی‌بینیم و همچنین ذکر راویان آنها لزومی ندارد زیرا از احادیث صحیح و مشهور می‌باشند.

اما اینکه حضرت فرمود: «سِيْمَاهُمْ التَّخْلِيْقُ» تصریح به همین فرقه است زیرا اینان به تمام پیروان خود دستور می‌دادند که سرهای خود را بتراشند و این خصوصیت در هیچ‌یک از طوایف خوارج و بدعت‌گزاران پیشین نبوده است. سید عبدالرحمان اهدل، مفتی زبید گفته است که: در ردّ وهابیان به تألیف کتاب نیازی نیست و تنها همان گفته پیامبر که فرمود: «سِيْمَاهُمْ

التَّحْلِيقِ «در مورد ایشان و برای ردّشان کفایت می‌کند زیرا این کار را هیچ‌یک از منحرفان و بدعت‌گزاران پیشین انجام نداده است.»

و یکبار اتفاق افتاد که زنی که او را مجبور به متابعت از پسر عبدالوهاب کرده بودند در برابر او اقامه حجت کرد و گفت: تو وقتی که زنان را وادار به تراشیدن موی سرشان می‌کنی باید مردان را هم مجبور به تراشیدن موی ریششان نمایی زیرا موی سر زن و موی ریش مرد هر دو زینت است، شیخ جوابی نداشت که به آن زن بدهد.

و یکی دیگر از کارها و بدعت‌های ایشان این بود که مردم را از درخواست شفاعت از پیامبر | باز می‌داشتند با اینکه احادیثی که شفاعت پیامبر را در مورد امتش بازگو می‌کند بسیار فراوان بوده و به حد تواتر رسیده است و بیشترین شفاعت او در مورد مرتکبان گناهان کبیره است. [15]

وهابیان همچنین از خواندن پیامبر و درود فرستادن بر او و یاد او جلوگیری می‌نمودند و می‌گفتند که این شرک است، همین‌طور از صلوات فرستادن بر پیامبر بر روی منبرها و پس از اذان، جلوگیری به عمل می‌آوردند تا جایی که وقتی که یک مرد صالحی که نابینا هم بود و اذان می‌گفت بر پیامبر درود

فرستاد پس از اذان او را نزد محمدبن عبدالوهاب آوردند و او فرمان قتل آن مرد مؤذن را صادر کرد و او را کشتند. اگر می‌خواستیم از کارهای ایشان برای تو خواننده گرامی به تفصیل سخن بگوییم، بایستی دفترها را پر می‌ساختیم ولی همین مقدار کافی است و خداوند پاک و برتر به حقایق امور آگاه‌تر است.

پایان

---

[1]. این نکته جالب و حائز اهمیتی است که نخستین مخالفان بنیانگذار وهابیت، پدر و برادر و استادانش بوده‌اند. برادرش «شیخ سلیمان عبدالوهاب» کتابی به نام «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» نگاشت و در آن به نقد افکار محمدبن عبدالوهاب پرداخت و بدعت‌های او را آشکار نمود. شیخ سلیمان در کتاب مزبور در ضمن اینکه سخنان برادرش را به شدت رد می‌کند می‌گوید: این امور (مقصود اموری است که وهابیان موجب شرک و کفر می‌دانند مانند درخواست شفاعت و استغاثه به غیر خدا و زیارت قبور و مانند

آن) قبل از احمدبن حنبل و در زمان ائمهٔ اسلام (مقصود از ائمه، چهار امام تسنن است)، بوجود آمده بود. جمعی هم آنها را انکار کردند ولی از هیچ‌یک از ائمهٔ اسلام شنیده و روایت نشده است که مرتکبین این اعمال را کافر یا مرتد دانسته و دستور جهاد با آنان را داده باشند، یا اینکه بلاد مسلمانان را به همان‌گونه که شما می‌گویید، «بلاد شرک» یا «دارالکفر» نامیده باشند. همچنین در این مدت هشتصد سال (مقصود از 800 سال، فاصلهٔ میان قرن سوم تا زمان شیخ سلیمان یعنی قرن دوازدهم است) که از زمان ائمه می‌گذرد از هیچ عالمی از علماء اسلام روایت نشده است که این امور را (که قبلاً نمونه‌اش ذکر شد) کفر دانسته باشد. به خدا سوگند که لازمهٔ سخن شما این است که تمام امت پیغمبر| بعد از زمان احمد حنبل، چه علما و چه اُمرأ و چه عامهٔ مردم، همه کافر و مرتد هستند، {إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ}.

شیخ سلیمان سپس در مقام اظهار تأسف و اندوه خود چنین می‌گوید: واغوثاه از این سخن شما که می‌گویید: قبل از شما هیچ کس اسلام را نشناخته است.

همین زینی دحلان که مؤلف کتاب حاضر است در کتاب دیگرش به نام «الدرر السنیه» در ضمن رد سخنان محمدبن عبدالوهاب، قسمتی از مباحثاتی را که با او شده نقل کرده است از جمله این که شیخ محمد در مسجد



«درعیه» خطبه می‌خواند و در هر خطبه‌ای می‌گفت که توسل به پیغمبر کفر است. برادرش شیخ سلیمان، سخنان او را سخت انکار می‌کرد. روزی شیخ سلیمان از شیخ محمد شمارهٔ ارکان اسلام را پرسید، جواب داد که پنج است. شیخ سلیمان گفت: اما تو آن را شش رکن قرار داده‌ای. ششمی این است که هر کس از تو پیروی نکند کافر است.

(در نگارش این بخش، از کتاب «وهابیان» تألیف علی اصغر فقیهی استفاده شده است.)

[2]. در اینجا برای آگاهی بیشتر خوانندگان گرامی و بویژه جوانان علاقمند و پژوهشگر و دانشجویان ارجمند که بیش از سایر طبقات، مخاطب رساله حاضر می‌باشند، نام برخی از کتبی را که در ردّ عقاید وهابیان و نقد این مسلک منحرف نگارش یافته‌اند می‌آوریم. لازم به تذکر است که در تنظیم این فهرست از کتاب ارزشمند «وهابیان» تألیف علی اصغر فقیهی سود جسته‌ایم.

1- «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» تألیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب (برادر محمد بن عبدالوهاب).

- 2- «شواهد الحق فى الاستغاثه بسيد الخلق» تأليف شيخ يوسف نبهانى.
- 3- «مصباح الأنام وجلاء الظلام» تأليف سيد علوى بن احمد.
- 4- «التوسل بالنبي وجهلّ الوهابيين» تأليف أبى حامد بن مرزوق.
- 5- «تطهير الفؤاد من دنس الاعتقاد» تأليف شيخ محمد نجيت مطيعى حنفى  
(از علمای الأزهر).
- 6- «الفجر الصادق فى الرد على منكرى التوسل والكرامات والخوارق» تأليف  
علامه عراق، جميل افندى صدقى زهاوى.
- 7- «ضياء الصدور لمنكر التوسل باهل القبور» تأليف ظاهرشاه ميان بن  
عبدالعظيم.
- 8- «المنحة الوهبية فى الرد على الوهابيه» تأليف داود بن سليمان نقشبندى  
بغدادى.
- 9- «كشف النور عن أصحاب القبور» تأليف عبدالغنى افندى نابلسى..
- 10- «الاصول الاربعه فى ترديد الوهابيه» تأليف خواجه محمدحسن جان  
صاحب سرهندي.

11- «سيف الابرار على الفجار» تأليف محمد عبدالرحمن حنفى.

12- «سيف الجبار المسلول على الاعداء الابرار» تأليف شاه فضل رسول  
قادرى.

13- «مدارج السنیه فی رد علی الوهابیہ» تأليف عامر قادری.

14- «تهکم المقلدین بمن ادعی تجدید الدین» تأليف محمد بن عبدالرحمن  
بن عفالق.

15- «كشف النقاب عن عقائد ابن عبدالوهاب» تأليف سيد علينقى هندی.

16- «ازهاق الباطل فی الرد الفرقة الوهابیة» تأليف سيد ابراهيم رفاعى.

17- «اللمعات الفريده فى المسائل المفیده» تأليف سيد ابراهيم رفاعى.

18- «الدرر السنیه فى الرد على الوهابیة» تأليف سيد احمد زینى دحلان  
(مؤلف كتاب حاضر).

19- «تجرید سيف الجهاد لمدعى الاجتهاد» تأليف عبدالله بن عبداللطيف  
شافعى (استاد محمد بن عبدالوهاب).

20- «الصواعق والرعود» تأليف عفيف الدين عبدالله بن داود حنبلى.

21- «الصارم الهندى فى عنق النجدى» تأليف شيخ عطاى مكى.

22- «السيوف الصقال فى أعناق من أنكر على الأولياء بعد الانتقال» تأليف

يكي از علمای بيت المقدس.

23- «تحريض الاغنياء على الاستغاثه بالانبياء والاولياء» تأليف عبدالله بن

ابراهيم، مقيم طائف.

24- «سعادة الدارين» تأليف شيخ ابراهيم سمندى.

25- «غوث العباد ببيان الرشاد» تأليف شيخ مصطفى حمامى مصرى.

26- «النقول الشرعية فى الرد على الوهابيه» تأليف شيخ حسن شطى حنبلى

دمشقى.

27- «المقالات الوافيه فى الرد على الوهابيه» تأليف حسن خزبك.

28- «الاقوال المرضيه فى الرد على الوهابيه» تأليف شيخ عطا الكسم

دمشقى.

29- «هذی هی الوهابیه» تألیف مرحوم شیخ جواد مغنیه از نویسندگان

معروف و علمای لبنان، این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است.

30- «منهج الرشاد لمن أراد السداد» تألیف مرحوم علامه شیخ محمدحسین

کاشف الغطاء.

31- «كشف الارتباب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب» تألیف ارزنده مرحوم

علامه فقید سید محسن امین عاملی & صاحب کتاب گرانقدر «أعیان

الشیعه» کتاب مزبور به فارسی ترجمه و چندبار نیز به چاپ رسیده است.

32- «شفاء السقام» تألیف تقی الدین سبکی (در این کتاب به نقد دیدگاه‌های

ابن تیمیه پرداخته شده است).

33- «وفاء الوفا» تألیف سمهودی (در این کتاب با دلایل متقن و استوار

درستی و مشروعیت اعمالی همچون توسل، شفاعت، زیارت قبور و مانند آن

به اثبات رسیده است).

34- «الغدیر» تألیف گرانقدر و بی نظیر مرحوم علامه امینی & که در جلد 5

آن به بحث پیرامون افکار وهابیان و بویژه آراء آموزگار وهابیت یعنی

ابن تیمیه که وهابیان افکار خود را از او گرفته‌اند پرداخته است.

همچنین کتاب‌های سودمندی در رابطه با عقاید و افکار انحرافی وهابیت به زبان فارسی توسط محققین تهیه و چاپ گردیده است.

[3]. «و کیست گمراه‌تر از آنکه جز خدا کسی را بپرستد که هیچ در حوائج تا قیامت او را اجابت نکند (و نتواند کرد) و از هرچه بخوانندش خود بی‌خبر باشد» (احقاف، 5).

[4]. «و غیر از خدای یکتا هیچیک از این خدایان باطل را که به حال تو سود و ضرری ندارند به‌خدایی مخوان» (یونس، 106).

[5]. هرچه جستجو کردیم آیه‌ای به‌این مضمون در فهرست آیات قرآنی نیافتیم شاید در نقل آیه اشتباهی رخ داده باشد (مترجم).

[6]. «و ما آن بُتان را نمی‌پرستیم مگر برای آنکه ما را به درگاه خدا مقرب گرداند» (زُمر 3).

[7]. «و اگر از مشرکان بازپرسی که آنها را که آفریده است به یقین گویند که خدا آفریده است» (زخرف 87).

[8]. «و اگر از این کافران سؤال کنی آن کیست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است البته جواب دهند خداست» (لقمان 25).

[9]. این حدیث در کتاب: «شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق» تألیف شیخ یوسف نبهانی آمده است. به نقل از «وهابیان» تألیف علی اصغر فقیهی. لازم به توضیح است که چون فاطمه بنت اسد در کودکی پیامبر، از او پرستاری و مواظبت می‌کرد، لذا حضرت در این روایت او را مادر خطاب کرده است.

[10]. عین عبارت عربی عمر چنین است: «اللّهم کُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَنُسْقِنَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا». یعنی: «خداوندا، ما به‌هنگام خشکسالی به پیامبرمان متوسل می‌شدیم و تو ما را سیراب می‌کردی، اکنون نیز به عموی پیامبرمان متوسل می‌شویم ما را سیراب کن؛ صحیح بخاری، ج 2، ص 33.

[11]. «و هرکس پس از روشن شدن راه حق بر او با رسول خدا به مخالفت برخیزد و راهی غیر طریق اهل ایمان پیش گیرد وی را به همان طریق باطل

و راه ضلالت که برگزیده و می‌گذاریم و او را به جهنم درافکنیم که آن مکان بر او منزلگاه بسیار بدی است» (نساء 115).

[12]. خوانندگان علاقمند و جوانان پژوهشگر و بویژه دانشجویان عزیز را به مطالعه بیشتر در این خصوص دعوت می‌کنیم و دو کتاب زیر را برای تحقیق بیشتر و آگاهی افزون‌تر پیرامون مسأله توسلات و شفاعت طلبی از غیرخدا معرفی می‌نماییم:

الف: شفاعت، نوشته احمد مطهری - غلامرضا کاردان، از انتشارات در راه حق.

ب: معاد شناسی، تألیف سید محمد حسینی تهرانی، جلد 9، انتشارات حکمت.

[13]. شاید اشاره به کتاب «الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه» باشد که نگارش خود مؤلف رساله حاضر است، اما این که آن کتاب را به وصف «کوتاهی و اختصار» توصیف کرده است، نیاز به دیدن خود آن کتاب دارد که حقیر هنوز توفیق رؤیت آن کتاب را نداشته‌ام تا بینم آیا رساله‌ای موجز و کوتاه است یا کتابی است مشروح و مفصل و آیا همین رساله‌ای است که



مؤلف در اینجا به آن اشاره می‌کند یا چیز دیگری است، آنچه گفته شد تنها یک احتمال و حدس است نه جزم و یقین.

[14]. این عبارت ترجمه مضمون آیه 50-51 سوره مدثر است که مصنف آن را در متن کتاب آورده است و ما به جهت رعایت امانت عیناً آن را ترجمه کردیم، و اما عین عبارت عربی آیه شریفه در قرآن چنین است {كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ}.

[15]. و اما بدعت‌های وهابیان فراوان است و ما در اینجا مجال ورود در این بحث را نداریم، خوانندگان علاقمند را به مطالعه دو کتاب زیر توصیه می‌کنیم:

الف: تاریخچه و نقد و بررسی عقاید و اعمال وهابی‌ها، نگارش مرحوم علامه سید محسن امین، ترجمه آقای سید ابراهیم سیدعلوی، چاپ امیرکبیر.

ب: نقدی بر اندیشه وهابیان، تألیف مرحوم علامه فقیه سید حسن موسوی قزوینی، ترجمه آقای حسن طارمی، چاپ وزارت ارشاد اسلامی.

والسلام./.

